

جنگ

یعنی

شماره

بر بازو

تئودور آدورنو چند سالی پیش از نگارش «نظریه زیبایی‌شناسی» گفته بود که پس از آشویتس شاعری دیگر ناممکن است. بعدها در همان کتاب‌نظر نهایی‌اش را که در دید نخست شگفت‌آور می‌نمود ارائه کرد: ضرورت زیبایی‌شناسی زدایی هنر. نوشت که هنر باید از زمینه اسطوره‌بی آیینی، مناسکی که در آن پرورده شده، جدا شود و مسیر تکامل درونی خود را بیابد و برای ارائه نمونه نمایش‌های بکت (خصوصاً نمایش «دست‌آخِر») را برگزید. مسأله این بود که پس از دو جنگ جهانی اساساً انسجام و نظم و معنایی انضمامی ناممکن بود و شعر لاجرم سر به‌گریبان می‌برد. شعر امروز به‌زعم او شعری‌ست که هر چه بیشتر معنا را به تعویق می‌افکند و تنها تعویق و انتظار آن را ملزم می‌سازد چرا که اصلاً مورد تازه باید انتظار تاگی باشد و نه خود مورد تازه. از این منظر شاید نشود پرهور Jocques Prevert را شاعری پس‌آشویتسی خواند چرا که او شعری دارد بسیار بافتمند، ارگانیک، هندسی و معناساز لیکن از منظری دیگر او از بزرگترین شاعران نیمه دوم قرن پیش است که ریشه‌های خاطره درآورد جنگ و ذهن تکه‌تکه پس از بمباران را با جان دارد. (نگاه‌کنید به اشعار «باربارا»، «ترانه در خون»، «جاودانگی»، «قصه اسب»، و «توصیف شام سران در پاریس») شعر جنگ‌زده پرهور را باید شعر گرفتار دانست. شعری که به‌گوش خوش می‌آید. زیانش را از میان مردم، روزنامه‌ها و کوجه‌ها برمی‌دارد. آن مجموعه قواعدی که به نحو غریبی به‌وجود آمده‌اند، تغییر شکل یافته‌اند، به نحو حیرت‌آوری مدون شده‌اند و به‌صورت گوناگونی فهمیده و تلفظ می‌شوند. پل والری می‌گوید: «شعر آونگی‌ست که میان دو قطب صدا و معنا نوسان می‌کند. آونگی که میان ویژگی‌های انضمامی زبان، صدا، ریتم، لهجه و لحن و در یک کلام صدای زنده و فعال از یک سو، و تمامی ارزش‌های بی‌معنا، تصاویر و ایده‌ها، امیال و کشش‌های بالقوه از سوی دیگر، در نوسان است. آونگی که در حال حرکت از صدا به معنا تاب می‌خورد و باز به نقطه عزیمت‌اش بازمی‌گردد.» پرهور در بسیاری از اشعارش با نیروی نوعی بازی زبانی، تجنیس، ایهام و ترادف، آوایی نسبت دلنشینی میان معنا و صوت برقرار می‌سازد و آونگ را خودش می‌جنباند. شعر او نه به‌خاطر خوش‌آوایی و نه به‌دلیل نزدیکی به زبان جاری مردم بلکه از آن روی که اغلب معنا یا معنایی مسلم و همگرا را در نظر دارد «گفته شده» است و کمتر «نوشته شده» است. بافت اغلب در ارتباط با مرکز است. میدانی، معبدی، جبل‌المتینی، درن‌مایه‌یی. مرکزی که معنا را صادر می‌کند و ساختار به‌گرد آن می‌تند.

با این حال در شعر پرهور این مرکز (یا ستون فقرات) که به نظر سعی در تهیه و توزیع معنا را دارد، کارکردی بعید می‌یابد: جهت را تغییر می‌دهد، حواس را

پرت می‌کند. هم می‌خواند و هم می‌راند. (برای نمونه کلمه «کسی»، «در» و «دیدم کسی را» به ترتیب در اشعار «پیام» «اولین روز» و «بسی دیده‌ام»). این کلمات کلیدی که سطر به‌سطر در نحوی مشابه تکرار می‌شوند، ستون فقرات عمودی شعرند و جانی غلیظ و روشن را در پس تیره صلب خویش پنهان کرده‌اند:

| | | |
|-------------------|-------|---------------|
| بازش کرد | کسی | دری که |
| آن را بست | کسی | دری که |
| به رویش نشست | کسی | صندلی‌یی که |
| | کسی | |
| | | |
| در آن جا می‌میرد. | کسی | بیمارستانی که |

پیام

| | | |
|-------|-------|-------------|
| گنجه | در | پتوهای سپید |
| بستر | در | پتوهای سرخ |
| مادرش | در | نوزادی |
| | در | |
| | | |
| چیغی | در | مرگ |
| حیات. | در | و نوزادی |

اولین روز شعر او را باید تصویر به مثابه شعر دانست. در حالی که هم‌نسلان سوررئالیست او به رهبری برتون اولین مشق‌های نافرجام شعر کانکریت - شعر به‌مثابه تصویر - را جسورانه انجام می‌دادند. پرهور با بهره‌گیری از تدوین سینمایی ایماژها و بازسازی حرکت‌های دوربین و تکنیک‌های سینمایی و ذهنی‌بی مانند برش-برگشت و یا زوم‌بگ، سطح ادبی ویژه‌یی را تولید کرد. برای نمونه در شعر «اولین روز» که روایتی‌ست از مرگ نابه‌هنگام مادری بر سر زایمان و ستایشی است از مرگ و زندگی، حرکت زوم‌بک بازنمایی شده است. حرکتی که دقیقاً زایمان را تداعی می‌کند. حرکتی از فضای بسته به باز. از تاریکخانه زهدان به گستره باز جهان. از درون به بیرون. (وقتی شعر را می‌خواندم حس کردم الان است که نگاه شتاب‌یافته پرهور سر از کپکشان‌ها در آورد و ابیاتی بر سیبل قاعده او ساختم؛ شب در کائنات...)

شعر او قاعده بازی را به‌زودی اعلام می‌کند و مخاطب را در تجربه اصیل شاعرانه سهیم می‌کند. شعرش روایت مردمان خیابان‌ها، آدم‌های طبقه متوسط، بی‌عدالتی، زبان (که احترام زیادی به آن‌ها می‌گذارد) و آزادی و دموکراسی‌ست. رگه ضدجنگ، ضدنظامی‌گری، ضدکشیشی و ضدنظام پایگانی در اغلب آثارش دیده می‌شود:

زمین که می‌چرخه با عروسیا
مرده‌چال کردنا
گوش ماهیا

شعر ژاک پرهور

متن و برگردان اشعار: محمدرضا فرزاد

نوجا

زمین

که می چرخه و می چرخه
با نهرای بزرگ خون.

ترانه در خون، ترجمه احمدشاملو

مادر می بافه پسر می جنگه

به نظر مادری این وضع خیلی طبیعییه...

پسره کشته شده، دیگه ادامه نمی ده

پدره و مادریه میرن گورستون

به نظر پدره و مادریه این وضع خیلی طبیعییه.

زندگی ادامه داره،

زندگی با بافتنی و جنگ و کار

با کار و جنگ و بافتنی و جنگ

زندگی

با گورستون

خانوادگی / ترجمه شاملو

پره‌ور از کودکی بیجه ناخلفی بود، از مدرسه می‌گریخت، با دوستانش گلاویز می‌شد همان‌طور که بعدها با دوستان سوررئالیست‌اش درگیر شد و همان‌طور بود که از زبان شعر آن‌روز هم سرباز زد. سجانندی و نشانه‌گذاری را حذف کرد تا خوانش چندگانه‌یی را ممکن سازد. با نوعی طنز تلخ و ابهام به افشای حقیقت اشیاء و آدم‌ها پرداخت. از عشق سرد آورد و با مرگ هم‌نشین شد. بازبایی سنت شفاهی ادبیات فرانسوی در شعر او فرم بسیار محبوب و مردم‌پسندی را بنیان نهاد که «اشعار آوازی» نامیده شدند و اقبال آن را یافتند که با موسیقی (موسیقی ژوزف کوسما) همراه شوند. حالت سنت‌شکنانه و هرج و مرج طلب و غیرروحانی او، حماقت، تزویر و جنگ را از دم تیغ گذراند. از عشاق توی خیابان، مترو و ساحل دریا گفت. از «نومیدی» که به هیأت مردی عینکی درآمد و نشسته بر نیمکتی، گفت. از مرد محکومی که در سکرآت و سکوت مرگ اتاقتش را و خود را به آتش می‌کشد. از قصه اسب / آدمی که پدر و مادرش را سرهنگی کشته است و از صبحانه کسالت‌بار زن و مردی در سکوت:

قهوه‌رو ریخ تو فنجون

شیر و رو ریخ قهوه

قند و انداخ تو شیر قهوه...

پاشد کلاشو گذاش سرش

بارونی شو تنش کرد چون که داشت می‌بارید

وزیر بارون از خونه رفت

بی یک کلمه حرف

بی یه نگاه.

سر مو گرفتیم تو دستام و

اشکام سر از بر شد.

(صبحانه)

ژاک پره‌ور در نیمه‌های شب چهارم فوریه سال ۱۹۰۰ در نوئی سورسین در حوالی پاریس به دنیا می‌آید و در روز ۱۱ آوریل سال ۱۹۷۷ از جهان می‌رود. پدرش آندره مردی بود از طبقه ثروتمندان جامعه که در زمان تولد ژاک به فقر و تهیدستی دچار شده بود. همدمش الکل بود. مردی بود بوهمی و لذت‌جو، طرفدار دو آتشه سیاست. مادرش میشله اما دختر خانواده‌یی فقیر بود که زندگی را دوست داشت. مهربان و کدبانویی خردمند بود. ژاک در قیاس با دو برادر بزرگترش ژان و پی‌یر، پسری بود شاد و خندان که هیچ سیرک و فستیوالی را از دست نمی‌داد. عاشق تئاتر بود. در کودکی شیفته دیوید کاپرفیلد، بانوی مون سوری و سه تفنگدار بود. در سال ۱۹۰۷ برای اولین بار به پاریس رفت تا در آن‌جا به تحصیل مشغول شود ولی مدرسه جای تنگی بود که او را از پرندگان و طبیعت جدا می‌کرد و او همواره از آن‌جا متنفر بود:

با سرش می‌گوید نه

با دلش می‌گوید آری

به آن چه دوست دارد می‌گوید آری

به معلم می‌گوید نه

«کودن» از کتاب «گفته‌ها»

حوالی ده یازده سالگی ست که به یک‌باره آرام می‌گیرد و خون‌سردی و بی‌اعتنایی پیشه می‌کند. در سال‌های ۱۹۱۴ به بعد مدرسه را رها می‌کند تا زندگی‌اش را خود بیابد. جنگ آغاز شده است و با تمام سعیت او را می‌هراساند. بیست ساله است که مجبور به خدمت در نیروی دریایی می‌شود و هیچ وقت هم دل به خدمت نمی‌دهد و مدام به زندان می‌افتد. خودش می‌گوید در همین سال‌هاست، سال‌های باران فلز، که طعم ادبیات را می‌چشد. در سال ۱۹۲۵ یک عضو نهضت ادبی سوررئالیسم را دیدار می‌کند. سوررئالیسم آن روزها نماد سرپیچی و تمرد مطلق، کفرگویی مضاعف و تمسخر منبع ذاتی الهام است و همین‌هاست که پره‌ور جوان را به خود جلب می‌کند. با سیمونه دنیسه از دواج می‌کند. در سال ۱۹۲۸ او با همکاری برادرش سناریوی گزارشی تصویری از پاریس را می‌نویسد. سناریویی با نام «خاطرات پاریس یا قطار سریع‌السیر پاریس». پس از نوشتن نقدی بر جایگاه ادبی آندره برتون از نهضت سوررئالیسم اخراج می‌شود. در سال ۱۹۳۱ با یکی از اعضاء گروه تئاتر «اولین گام‌ها» که بعدها به «گروه اکتبر» تغییر نام می‌دهد آشنا می‌شود و شروع به نوشتن نمایشنامه‌هایی انتقادی می‌کند. در سال ۱۹۳۷ همکاری حرفه‌یی‌اش را با عالم سینما آغاز می‌کند، نقد، فیلمنامه و دیالوگ می‌نویسد. رنه برتله در همین سال نوشته‌یی از ژاک پره‌ور را به طور اتفاقی می‌خواند و به او پیشنهاد چاپ کتاب «گفته‌ها» را می‌دهد. در همین سال‌ها چند کتاب کودک و چند طرح فیلم انیمیشن و

کوتاه را می‌نویسد که باعث می‌شود تا در بی‌ینال طراحی متحرک ونیز به جوایزی دست یابد. در سال ۱۹۴۸ وقتی در اداره تلویزیون فرانسه کار می‌کند از یک پنجره می‌افتد و چند هفته‌یی به اغما می‌رود و هوشیاری‌اش را موقتاً به طور کامل از دست می‌دهد. در سال ۱۹۵۳ اپرای «ماه» اثر پره‌ور با موسیقی کریستین آمیشار و طراحی ژاکلین دوهمه به روی صحنه می‌رود. در همین سال‌ها با همکاری دوست صمیمی‌اش پابلو پیکاسو دو کتاب عکس و نقاشی را چاپ می‌کند. در سال ۱۹۵۵ کتاب «باران و هوای خوب» را به چاپ می‌رساند. در سال ۱۹۶۴ کتاب مشهور دیگرش را با نام «قصه‌ها و قصه‌های دیگر» چاپ می‌کند. پس از آن که در دو سال متوالی ۷۴ و ۷۵ دو دوست عزیزش پیکاسو و برتله را از دست می‌دهد دیری نمی‌پاید که خود به بیماری و احتضار می‌افتد. سیگار نفس‌اش را بزریده است، منزوی شده است و به تلفن جواب نمی‌دهد. روز ۱۱ آوریل ۱۹۷۷ است که آخرین نفس‌اش را می‌کشد.

کتاب‌نگاری:

گفته‌ها (۱۹۴۵)

اسب شماره سه (۱۹۴۶)

قصه‌ها (۱۹۴۶)

مجموعه اشعار (۱۹۴۶)

شیر کوچک (۱۹۴۷)

قصه‌هایی برای بچه‌هایی که عاقل نیستند (۱۹۴۷)

جانوران (۱۹۵۰)

نمایش‌های مضحک (۱۹۵۱)

ناقوس عظیم بهار (۱۹۵۱)

جذبه‌های لندن (۱۹۵۲)

بیم، خر کوچولو (۱۹۵۲)

عروسک (۱۹۵۲)

رستال آواز (۱۹۵۳)

باران و هوای خوب (۱۹۵۵)

تصاویر (۱۹۵۷)

رنگ‌های پاریس (۱۹۶۱)

قصه‌ها و قصه‌های دیگر (۱۹۶۳)

چیزها و چیزهای دیگر (۱۹۷۲)

پاورقی:

بدنیست این روزها ما تذکره‌نویسان گلستانه، مداحان ادبیات قرن بیستم، راویان انسان از میان دود کوره‌ها و بمب‌ها، هر چه داریم به روح بزرگ پادشاه فقید شرم‌ان احمدشاملو پیشکش کنیم. آشنایی اولیه بنده نیز با پره‌ور از طریق او میسر شده بود. از سوی دیگر باید از دوست عزیزم رضا عبیدی که زحمت مقابله اشعار با اصل فرانسوی آن را کشید یاد و سپاسی داشته باشم. دوستان عزیز خواننده برای مطالعه بیشتر پره‌ور نگاه کنند به: «همچون کوچی بی‌انتها» ترجمه‌های احمد شاملو، چاپ چهارم ۷۶. انتشارات نگاه و «مکتب‌های ادبی» نوشته رضا سیدحسینی انتشارات نگاه، چاپ دوم.